نام مقاله: پارادايم و بازيابي اطلاعات

نام نشريه: فصلنامه كتابداري و اطلاع رساني (اين نشريه در www.isc.gov.ir نمايه مي شود)

شماره نشريه: 27 \_ شماره سوم، جلد 7

پديدآور: دكتر محمدرضا داورپناه

مترجم:

چكيده

پارادايم به عنوان يك شيوة ديدن جهان كه ميان گروهي از دانشمندان يك رشتة علمي مشترك است، هدايتگر جريان‌هاي علمي اعم از توليد دانش، جذب تسهيلات و منابع براي فعاليت‌هاي علمي، و رفتارهاي دانشمندان در هر رشتة علمي است. در هر رشته، اين پارادايم است كه تعيين مي‌كند چه سؤال‌هايي پرسيده شوند، چگونه پرسيده شوند و چگونه به اين سؤالها پاسخ داده شود. فرايند بازيابي اطلاعات نيز جستجوي پرسشي است كه متن يا نظام درصدد پاسخگويي به آن است- پاسخگويي به پرسشي كه در افق معنايي كاربر، محاط شده و اين امكان وجود ندارد كه كاربر خود را يكسره از ارزش‌ها، نگرش‌ها، علائق، پيش‌دانسته‌ها و انتظارات خويش رها سازد. در اين مقاله نقش پارادايم در فرايند بازيابي اطلاعات (شامل نياز اطلاعاتي، رفتار اطلاع‌يابي و ربط) مورد بررسي و تحليل قرار گرفته است.

كليدواژه‌ها: كتابداري، اطلاع‌رساني، بازيابي اطلاعات، پارادايم

مقدمه

پيل اندر خانه‌ي تاريك بود

از براي ديدنش مردم بسي

ديدنش با چشم چون ممكن نبود

آن يكي را كف به‌خرطوم اوفتاد

آن يكي را دست بر گوشش رسيد

آن يكي را كف چو بر پايش بسود

آن يكي بر پشت او بنهاد دست

همچنين هر يك به‌جزوي كه رسيد

از نظرگه گفتشان شد مختلف

در كف هر كس اگر شمعي بدي

چشم‌حس همچون كف‌دست‌است و‌بس

عرضه را آورده بودندش هنود

اندر آن ظلمت همي شد هر كسي

اندر آن تاريكيش كف مي‌بسود

گفت همچون ناودان است اين نهاد

آن برو چون بادبيزن شد پديد

گفت شكل پيل ديدم چون عمود

گفت خود اين پيل چون تختي بْدست

فهم آن مي‌كرد هرجا مي‌شنيد

آن يكي دالش لقب داد اين الف

اختلاف از گفتشان بيرون شدي

نيست كف را بر همه‌ي او دست‌رس

(مثنوي معنوي، دفتر سوم)

ارزش‌ها و باورها از عناصر پديد‌آورندة دانش به شمار مي‌آيند، كه زواياي نگرش ما را به وجود مي‌آورند و درواقع حكم مي‌كنند كه چه پديده‌هايي را مشاهده و جذب كنيم و از اين فرايند به چه نتايجي برسيم. انسان‌ها با باورهاي متفاوت، مسائلي متفاوت را در شرايط و موقعيت‌هاي يكسان، ملاحظه مي‌نمايند و دانش خود را بر اساس باورهاي خويش سازماندهي مي‌كنند. كسي كه براي هياهوي زندگي ارزش قائل است، ممكن است تنوع و جنبش را در خيابان‌هاي شلوغ شهر مشاهده كند؛ اما كسي كه سكوت زندگي روستايي را ترجيح مي‌دهد، ممكن است همان صحنه را بي‌نظم و خطرناك ببيند. «نوناكا» و «تاكه اوچي»[2] بر اين عقيده‌اند كه دانش- برخلاف اطلاعات- به باورها و تعهدات مربوط است. قدرت كنوني دانش براي سازماندهي، گزينش، مطالعه و داوري‌ها، عمدتاً از باورها و اعتقادات سرچشمه مي‌گيرد نه از اطلاعات و منطق (دانپورت، 1379: ص. 37).

مفهوم پارادايم

واژه پارادايم كه در زبان فارسي به «انگاره» ترجمه شده است براي نخستين بار توسط «توماس كوهن» در كتاب «ساختار انقلاب‌هاي علمي»[3] به منظور تبيين سير تكامل علم مطرح گرديد. از نظر او به جاي اين‌كه سير تكامل علم شامل يك مسير خطي از فرضيات ابطال‌پذير باشد، متشكل از يك سري دوره‌هاي نامستمر از علوم هنجاري[4] و تغييرات انقلابي[5] است. اين امر بدان معنا است كه براي يك دورة زماني، «يك شيوة ديدن جهان» هنجار تلقي مي‌گردد و در صورتي كه اين شيوه پاسخگوي مسائل و مشكلات نبود، با بحران مواجه مي‌شود و درنتيجة اين بحران، يك انقلاب علمي رخ مي‌دهد. «كوهن» اين شيوة نگارش به جهان را كه در يك دوره از زمان مورد قبول اعضاي يك جامعة علمي است «پارادايم» مي‌نامد. بنا به نظر او، تاريخ علم شاهد تغييرات بزرگ و متعددي بوده كه در طي آن، يك شيوة نوين ديدن، جايگزين «خِرُد پذيرفته‌شده» گرديده است- چيزي كه «كوهن» آن را «تغيير پارادايم» مي‌نامد. اين تغيير آنچنان وسيع است كه اجماع قبل و پس از آن با يكديگر كاملاً ناسازگار مي‌باشند. اين تغيير پارادايم براي دانشمندان شبيه درك يك گشتالت جديد است (الواني، 1380). دانشمندان تا وقتي كه پارادايم موردقبولشان مي‌تواند مسائلي را كه در علم مطرح مي‌شوند حل كند، به فعاليت‌ عادي خود ادامه مي‌دهند؛ اما اگر «ناهنجاري‌هايي» در مسير علم پيش بيايد كه پارادايم مسلط از عهده‌ي حل و تبيين آن برنيايد، دانشمندان به فكر مي‌افتند پارادايم رقيب يا جانشين را جايگزين پارادايم معهود خودشان كنند. حدفاصل جابه‌جايي دو پارادايم، وضع «بحراني» است. «كيون» بحران پديدآمده در علم را با بحران‌هاي سياسي مقايسه مي‌كند و معتقد است كه هردوي اين بحران‌ها در پي «انقلاب» رخ مي‌دهند. پيش از انقلاب‌هاي سياسي، اين احساس فزاينده به وجود مي‌آيد كه نهادهاي موجود، ديگر نمي‌توانند به وجهي كامل، مسائل پديدآمده در محيطي را كه خود در ايجاد آن‌ها سهيم بوده‌اند، حل كنند. درست به همين‌سان، مقدم بر انقلاب‌هاي علمي نيز اين احساس فزاينده- احساسي كه متعلق به بخش كوچكي از جامعة علمي است- ايجاد مي‌شود كه پارادايم موجود ديگر نمي‌تواند در اكتشاف كامل جنبه‌اي از طبيعت، كارساز باشد. هم در رشد سياسي و هم در رشد علمي، احساس «بد كاركردن» مي‌تواند به بحران بينجامد. پارادايم، «وسيع‌ترين واحد اجماع» در درون يك رشتة علمي است كه يك جامعة علمي يا خرده‌جامعة علمي را از ديگري متمايز مي‌سازد. دانشمنداني كه در جامعة علمي خاصي به كار مشغول‌اند، از قوانين و موازين يكساني براي كاوش علمي برخوردار هستند. نهادمندي شناختي، به معناي وجود يك شيوة تثبيت‌شده و مورد توافق و اجماع در يك جامعة علمي است. درواقع تعهدات و اجماع‌هاي آشكار مولود پارادايم، لازمة توسعة علم عادي (يعني پيدايش و ادامة سنت‌هاي پژوهش علمي) مي‌باشند. در هر رشتة علمي، اين پارادايم است كه تعيين مي‌كند چه چيزهايي مطالعه شوند، چه سؤال‌هايي پرسيده شوند، چگونه پرسيده شوند، در قالب كدامين مفاهيم و اصطلاحات صورت‌بندي شوند، و چه قواعدي در تفسير پاسخ‌هاي اين سؤالات رعايت شوند (حق‍ّي، 1381). بنابراين از نظر «كوهن» پارادايم «مجموعة ويژه‌اي از باورها و پيش‌پندارهاي جامعة علمي است كه شامل تعهدات متافيزيكي، نظري و ابزاري مي‌باشد». پارادايم همان مجموعة فراگيري است كه حاوي تماميت نگرش‌ها و بينش‌هاي دانشمندان است و مشتمل است بر مجموعه‌اي از مفاهيم، نظريه‌ها و قوانين؛ مجموعه‌اي از ابزارهاي اندازه‌گيري، شيوه‌هاي به‌كارگيري آن‌ها براي توليد ساخته‌هاي تجربي، و نحوة تعديل و تصحيح آن‌ها؛ مجموعه‌اي از اصول و قواعد روش‌شناختي و معرفت‌شناختي؛ و بالاخره مجموعه‌اي از تعهدات و اصول مابعد الطبيعي و توصيه‌هاي نيمه [اخلاقي] يا شبه‌اخلاقي (زيباكلام، 1382).

پارادايم پيش‌فرض‌هايي را فراهم مي‌آورد كه توسط آن‌ها، شخص به تفسير تجربه مي‌پردازد. «كوهن» اين فرايند را در قالب مثال زير تبيين كرده است: پژوهشگري كه اميدوار بود چيزي دربارة آنچه دانشمندان از نظرية اتمي انتظار داشتند بداند، از يك فيزيكدان سرشناس و يك شيميدان برجسته پرسيد آيا اتم هليوم، يك ملكول است؟ هر دو نفر بدون ترديد پاسخ دادند، اما پاسخ هر دو يكسان نبود. از نظر شيميدان، اتم هليوم يك ملكول است چون با توجه به نظرية جنبشي گازها، آن اتم شبيه ملكول عمل مي‌كند. از طرف ديگر به نظر فيزيكدان، اتم هليوم ملكول نيست، چون هيچ طيف ملكولي را نمايش نمي‌دهد. احتمالاً هردو نفر دربارة يك جزء صحبت مي‌كردند، اما هر يك آن را از دريچة آموخته‌ها و تجارب تحقيقي خويش مي‌ديدند. «كوهن» مي‌گويد كه هر دانشمند تحت تأثير پارادايمي متفاوت بوده. در اين معنا، پارادايم معادل مجموعة كل باورها، ارزش‌ها، فنون، و مانند آن‌ها است كه توسط اعضاي يك جامعة معين، مشتركاً مورد قبول و استفاده است. در مثال بالا بايد به اين نكته توجه شود كه هر پارادايم به عنوان يك صافي براي آنچه هر دانشمند «مي‌ديد» عمل مي‌كرد (دياني، 1382: ص. 31). از نظر «يورلند» (Hijorland, 2002) پارادايم، ساختاري فراشخصي از معنا است كه در حوزه‌هاي جامعه‌پذيري، آموزش و ارتباط علمي شكل گرفته و باز توليد مي‌شود.

وي ميان اجزاي پارادايم تمايز قائل مي‌شود:

1. عقيده‌ها و باورهاي دربارة علم- از قبيل اهداف معرفت‌شناختي، روش‌ها و معيارهاي توليد و ارزيابي نتايج علمي درون رشته؛

2. فرضيه‌هاي جهان شمول- شامل مفروضه‌هاي اساسي هستي‌شناسي اجتماعي دربارة بخشي از مطالعات جهاني درون يك رشته؛

3. باورهاي مربوط به اهميت فراعلمي دانش توليد شده در يك رشته- همانند اهميت آن براي جامعه و فرهنگ، كاربرد علمي، و روشنگري.

«هايدگر» نيز معتقد است كه وجود انسان وجودي است كه در جهان، پرتاب شده است؛ او بي آن‌كه خود بداند يا بخواهد، در جهاني كه او را احاطه كرده، قرار گرفته و با آن درگير است. نحوة خاص وجود انسان، «بودن در جهان»[6] است. جهان در نگاه «هايدگر» جهان انگاره‌ها و تلقي‌هاي انسان و بهتر است بگوييم جهان پيش‌تلقي‌هاي او است. انسان در چنين جهاني است كه چشم به واقعيت مي‌گشايد. «هوسرل» نيز پيش از «هايدگر» به مفهومي قريب به اين معنا اشاره كرده بود. به باور «هوسرل»، انسان عالمي دارد كه وي آن را «زيست جهان» يا همان عالم تجربة حياتي[7] مي‌نامد. انسان در خلأ متولد نمي‌شود و در نگاه به حقيقت، ذهني خالي و پاك ندارد. او در عالمي از مفاهيم، پيشداوري‌ها، پيش‌فرض‌ها، نيت‌ها و قصه‌هاي پيشين به سر مي‌برد كه همان «زيست جهان» او را تشكيل مي‌دهند. وي در چنين اتمسفري، تنفس فكري مي‌كند و حقيقت را چنان مي‌يابد و مي‌خواند كه با «زيست جهان» او در توافق و همخواني باشد (در: مسعودي، 1381).

انسان در مسير فهم و انديشه همواره با اتكا بر پيش‌داشته‌هاي خود گام برمي‌دارد. پيش‌داشته‌هاي بشر مقدمات انديشة او هستند. اين پيش‌داشته‌ها، گاه همان دستگاه و منظري است كه او از آن موضع و منظر به نظارة حقيقت و فهم آن مي‌پردازد و گاه آگاهي‌هاي پيشين، پيش‌فهم‌ها، پيش‌فرض‌ها و پيش‌داوري‌هايي است كه فضاي بينش او را آكنده‌اند و زيست‌جهان و عالم انگاره‌هاي او را قوام بخشيده‌اند.

به‌طوركلي در نظرية «كوهن» چهار مضمون يا وجه اساسي پارادايم برشمرده شده‌اند كه عبارتند از:

1. علم متعارف تحت سلطة پارادايم‌ها است: هر جامعة علمي زير سلطه و سيطرة مجموعة بسيار وسيعي از مفروضات مفهومي و روش‌شناختي است. اين مفروضات، در قالب «نمونه‌هاي استاندارد» ريخته شده‌اند و از طريق همين نمونه‌هاي استاندارد است كه نظريه‌هاي رايج در هر رشته فراگرفته مي‌شوند. برخي از نمونه‌هايي كه در فعاليت‌هاي علمي جاري پذيرفته شده‌اند- يعني نمونه‌هايي كه توأماً شامل قانون، نظريه، نحوة اطلاق و چگونگي استفاده از ابزارها هستند- الگوهايي را فراهم مي‌آورند كه باعث پديدآمدن سنت‌هاي خاص و منسجم پژوهش علمي مي‌شوند. يك پارادايم مشترك، جامعه‌اي علمي پديد مي‌آورد، يعني يك گروه حرفه‌اي كه مفروضات، نشريات، مجاري ارتباطي، و علائق مشترك دارند.

2. تغيير پارادايم، به وقوع انقلاب مي‌انجامد: پيدايش پارادايم متفاوت مي‌تواند همچون بروز يك انقلاب فكري، جامعة علمي را دستخوش شكاف بين انقلابيون و ضد انقلابيون سازد و سرانجام اين پارادايم انقلابي ممكن است پس از مدتي در جامعة علمي نهادينه شود و به مثابه يك نظام هنجارمند، تثبيت گردد. درواقع، هنگامي كه بر تعداد ناهنجاري‌ها افزوده مي‌شود، نوعي بحران پديد مي‌آيد و جامعة علمي ناگزير مي‌شود مفروضاتش را مورد بازبيني قرار دهد و در جستجوي جانشين‌هاي ديگري برآيد. پس از مدتي ممكن است پارادايم تازه‌اي مطرح شود و پيش‌فرض‌هاي مسل‍ّط را به چالش بكشاند.

3. مشاهدات، تابع پارادايم هستند و پارادايم دانشمندان را وادار مي‌كند كه جهان را به شكلي خاص ببينند: همان‌گونه كه در يك تحول گشتالتي ديده مي‌شود، يك موقعيت واحد را مي‌توان به طرق گوناگون مورد ملاحظه قرار داد. دانشمنداني كه پيرو پارادايم‌هاي رقيب هستند، اطلاعات و داده‌هاي كاملاً متفاوتي را گردآوري مي‌كنند؛ مطالبي كه براي يك گروه بسيار مهم است، براي گروه ديگر، امري فرعي و بي‌اهميت به‌شمار مي‌آيد.

4. معيارها تابع پارادايم هستند: ملاكي بيروني كه براساس آن بتوان يكي از پارادايم‌ها را انتخاب كرد، وجود ندارد؛ چرا كه ملاك‌ها خود محصول پارادايم هستند. البته در چارچوب يك پارادايم مي‌توان نظريه‌ها را ارزيابي كرد، اما معياري عيني براي ارزيابي خود پارادايم‌ها وجود ندارد. به نظر «كوهن» پس از هر انقلاب علمي، مسائل مورد تحقيق، عوض شده‌اند و معيارهايي كه بر اساس آن‌ها، عالمان مسائل قابل اعتنا و راه‌حل‌هاي معتبر را معين مي‌كردند، تغيير كرده‌اند (بابور، 1375).

بازيابي اطلاعات

در هر جستجو حداقل دو عامل مؤثر است: يكي نظام و ديگري پرسش. در هر نظام ذخيره و بازيابي، ما از يك سو با پيش‌درك يا تجليات ذهني كه در قالب متون مضبوط عينيت يافته‌اند مواجه‌ايم و از سوي ديگر با پرسشگر يا كاربر. اولين گام در فرايند جستجو، تشخيص مسئله‌اي است كه بايد «دانسته شود». از نظر «پائو» (1378) مشكل اطلاعاتي زماني پديدار مي‌شود كه ميزان آگاهي فرد دربارة مسئله‌اي در جهان كافي نباشد. غالباً حوزة مسئله به صورتي ناقص بيان مي‌شود و درنتيجه، عدم اطمينان احساس مي‌گردد. اين حالت در مورد هر كسي صدق مي‌كند، اما همة موارد در هر لحظه به راه‌حل نياز ندارند. چنانچه از نظر شخص، نياز فزاينده‌اي به رفع عدم اطمينان و رسيدن به مقصود وجود داشته باشد، مسئله در ذهن آگاه فرد، بيشتر آشكار مي‌گردد و به نياز اطلاعاتي تبديل مي‌شود. بنابراين فرايند بازيابي اطلاعات، جستجوي پرسشي است كه متن يا نظام درصدد پاسخ به آن است- پاسخ به پرسشي است كه در افق معنايي كاربر، محاط شده و اين امكان وجود ندارد كه كاربر خود را يكسره از ارزش‌ها، نگرش‌ها، علائق، پيش‌دانسته‌ها و انتظارات خويش رها سازد. پرسش‌ها از پيش‌دانسته‌هاي ذهني فرد سرچشمه مي‌گيرند. از نظر «كاپورو»، (در: نشاط: 1382) «پيش فهم جستجوگر در پيشينة ذهني گروه قرار دارد، كه خود بخشي از لايه‌هاي به‌هم‌پيوسته از موضوعات و مسائل خرد و كلاني است كه در عالمي مشترك (مانند گروه شغلي يا حرفه‌اي) پديد آمده‌اند». هر قدر نظام با پيش‌درك‌هاي كاربر همسو باشد، پاسخ يا پيوند نزديك‌تري شكل مي‌گيرد. اما پيوند ميان نظام و پرسش از طريق نمادهاي زباني صورت مي‌پذيرد.

ما به منظور انتقال مفاهيم و آراي خود به ديگران و براي تسهيل در تفكر خود، از علائم زبانشناختي (با ماهيت مكتوب يا شفاهي) استفاده مي‌كنيم؛ اين علائم شامل كلمات، يا نمادهاي مشابه آن‌ها مي‌شوند. زبان، «موجود» را مستقيماً ترسيم نمي‌كند، بلكه مفاهيم و قضاياي عيني را ترسيم مي‌كند. ما موجود را آن طور كه هست بيان نمي‌كنيم، بلكه به گونه‌اي بيان مي‌كنيم كه فكر مي‌كنيم وجود دارد. در عين حال، زبان هميشه مفاهيم و قضاياي عيني را به شكل بايسته تصوير نمي‌كند. بنابراين ممكن است چنين اتفاق افتد كه يك نماد زبانشناختي چندين وجود عيني را ترسيم كند (چندمعنايي)؛ يا بر عكس، چند نماد به ترسيم يك موجود بپردازند (هم‌معنايي). از آن‌جا كه زبان، نقش برجسته‌اي در شناخت بشر ايفا مي‌كند، تحليل و تفسير زباني يكي از مهم‌ترين روش‌هاي شناخت است (هلموت، 1381: ص. 140). بنابراين بازيابي اطلاعات صرفاً بيان خلاقه به زبان طبيعي نيست، بلكه داشتن دانش واقعي درباره آنچه كه جستجو مي‌شود است. در فرايند بازيابي اطلاعات، كاوشگر بايد از موضوعي كه دربارة آن به جستجوي اطلاعات مي‌پردازد آگاهي يابد و اين دانش موضوعي بايد به درون فرايند بازيابي راه يابد تا موجب بسط معيارهاي كاوش گردد. هيچ نظرية زبانشناختي چنين دانشي را فراهم نمي‌كند (يورلند، 2002). ما واژه را در متن خاصي كه به آن معنا مي‌دهد ياد مي‌گيريم. واژه و جمله‌اي كه واژه، جزئي از آن مي‌باشد در خارج از اين متن، بي‌معنا است. اگر جمله‌اي حاوي واژه‌اي باشد كه بطور صريح يا ضمني در زمينة ويژه‌اي كه به آن واژه معنا مي‌دهد قرار نگيرد، آن جمله بي‌معنا است. چرا يك واژه خارج از زمينه‌اي خاص، بي‌معنا است؟ زيرا ما معنايي را كه فارسي‌زبانان به واژه‌هاي مذكور داده‌اند گزارش مي‌كنيم، و خودمان معناي اين واژه‌ها را وضع نكرده‌ايم. از نظر «ويكري» (1997) متن بيشتر پيام‌ها و سؤالات به زبان طبيعي است، هر چند به كُد رسمي و طراحي‌شدة ديگري هم قابل تبديل است. زبان طبيعي از طريق روابط متقابل انسانها رشد مي‌كند و با تجربة اجتماعي افراد تغيير مي‌يابد. تفاوت‌هاي زباني در يك جامعة مشخص برحسب تجارب مختلف گروه‌هاي اجتماعي و فعاليت‌هاي حرفه‌اي يا گرايش‌هاي شخصي ايجاد مي‌شوند. در نتيجه هريك از اين گروه‌ها الگوي زباني و ويژگي‌هاي لغوي خاص خود را دارند، و به همين نسبت مي‌توان چنين فرض كرد كه ساختار دانش از سبك ويژه‌اي برخوردار است. پيام در زمينه‌هاي مختلف (فعاليت گروه‌هاي اجتماعي خاص) داراي پيشينه‌اي از ساختارهاي مختلف دانش است و واژه‌ها با مفهوم خاص خود به كار مي‌روند؛ ممكن است يك واژه در هر حوزه به گونه‌هاي مختلف مورد استفاده قرار گيرد.

از نظر «كوهن»: «معناي واژگان علمي وابسته به نظريه‌اي است كه واژگان در آن بروز مي‌كنند». ساختار رده‌بندي يك نظريه، واژگان خاص يك نظريه است كه بخش مشخصي از يك زبان طبيعي را شكل مي‌دهد؛ بنابراين، ساختارهاي رده‌بندي جانشين نيز، درون يك «زبان زمينه‌اي» مطرح مي‌گردند كه حاوي تنوعي از واژگان با زمينة كاربردي خاص است. در اين‌جا زبان طبيعي يك فرازبان است و با به‌كارگيري زبان طبيعي به عنوان يك فرازبان، مي‌توان گفت برخي از جملات زبان موضوعي، داراي ساختار رده‌بندي درستي هستند؛ در حالي كه جملة ديگري از يك زبان موضوعي و از يك ساختار رده‌‌بندي ديگر، نادرست است. «كوهن» مي‌گويد: «ساختارهاي رده‌بندي نه درست‌اند و نه نادرست و فقط قرارداد هستند. زيرا هر ساختار رده‌بندي، مجموعه‌اي از واژگان است، ولي اين واژگان نيستند كه درستي و نادرستي مي‌پذيرند، بلكه احكام چنين وضعي دارند؛ و معناي خاص واژگان، نوعي قرارداد زباني است» (در: صمدي، 1383). «يورلند» (Hijorland, 2002) معتقد است مسئلة اساسي بازيابي اطلاعات، الگوسازي ذهني مناسب از متون موضوعي مي‌باشد. بايد بدانيم دربارة كدام فهرست‌ها و مفاهيم سخن مي‌گوييم. كاربران در پيوند با متون موضوعي با عوامل ديگري نيز در تعامل‌اند كه عبارت‌اند از:

- انواع حوزه‌هاي متفاوت دانش با سازمان‌ِ شناختي و اجتماعي مختلف؛

- زبان‌هاي متفاوت براي اهداف خاص؛

- انواع روش‌هاي متفاوت پژوهش؛

- انواع مدارك رديف اول، دوم و سوم؛

- الگوهاي مختلف از مرجعيتِ شناختي؛[8]

- فواصل معنايي متفاوت بين پرسش‌ها و مدارك.

به طور كلي همة اين موارد داراي ساختي اجتماعي هستند كه منعكس‌كنندة هدف پژوهش و واقعيت عيني، و هنجارهاي غالب و اثرگذار بر جوامع علمي هستند. بنياني‌ترين و عام‌ترين فهم اين موارد به وسيلة نظريه‌هاي معرفت‌شناختي فراهم مي‌شود. همة مكاتب و حوزه‌‍‌هاي علمي با آن كه ساختارهاي بسيار گوناگون دارند تحت تأثير بسياري از ديدگاه‌هاي معرفت‌شناختي هستند. روابط آشكاري بين انگاره‌ها و ديدگاه‌هاي معرفت‌شناسي وجود دارند. چون هر پارادايمي برپاية اصولي استوار است كه متفاوت از پارادايم ديگر است، بنابراين پارادايم‌هاي متفاوت منجر به انتخاب روش‌هاي متفاوت خواهند شد.

نياز اطلاعاتي

انسان همواره نيازهاي گوناگوني دارد و براي برآوردن نيازهايي كه اهميت بيشتري در زندگي او دارند تلاش مي‌كند. «مزلو» (1367) نياز را اينگونه تعريف مي‌كند: «نياز عبارت است از يك خواست كه باعث رهاشدن انرژي مي‌گردد و نيرويي ايجاد مي‌كند كه براي نيل به هدفي خاص، رفتار ويژه‌اي را موجب مي‌شود». از نظر «موري» (در: مزلو، 1367) «نياز عبارت است از نيرويي كه از ذهنيات و ادراك آدمي سرچشمه مي‌گيرد و انديشه و عمل را چنان تنظيم مي‌كند كه فرد به انجام رفتاري مي‌پردازد تا وضع نامطلوبي را در جهتي معين تغيير دهد و حالت نارضايتي را به رضايت و ارضاي نياز تبديل كند». رفتارهاي آدمي از انگيزه‌ها و نيازهاي خاص و در عين حال همگاني سرچشمه مي‌گيرند. نيازهاي اطلاعاتي ممكن است زادة انگيزه‌هاي انساني، رشد جسمي و ذهني، شرايط محيطي و تحصيلي باشند. نياز اطلاعاتي مفهومي ذهني و نسبي است كه فقط در درون ذهن فرد تجربه مي‌شود؛ درواقع، شناختِ عدم اطمينان موجود است (Wilson, 2002).

از ديدگاه شناختي، نياز اطلاعاتي ريشه در درون افراد دارد. هر شناختي نتيجة يك فرايند رواني است كه دانش را درپي دارد. اين فرايند، حالت نيست، بلكه فعاليتي از ذهن است. شناخت همانند دانش، پديده‌اي ذهني است كه به فرد وابسته است. «بنابراين نياز اطلاعاتي همان موقعيتِ ‌شناختي يا زمينة اوليه‌اي است كه فرد در هنگام استفاده از نظام اطلاعاتي در آن قرار دارد. از اين ديدگاه، نياز اطلاعاتي مجموعة انگاره‌هاي فرد در هنگام شروع به كاوش است- يعني همان موقعيت شناختي‌اي كه انگيزة درخواست اطلاعات واقع مي‌شود. اين زمينه يا موقعيتِ شناختي، حالتي پويا دارد. انسان سازواره‌اي پويا است؛ يعني نظامي از نيروي در حال تعادل ميان نيروهاي داخلي و شرايط خارجي است، و براي حفظ تعادل نظام است كه تأمين نيازهاي معيني ضرورت پيدا مي‌كند. چون نيروهاي داخلي و شرايط خارجي در تغييرند، پس نظام به طور مداوم در حال تأمين نيازهاي خويش است. مدارشناخت و حقيقت بر محوريت ذهن است و چون عالم ذهن هيچ‌گاه وضعيت ثابت و ايستايي ندارد، نمي‌‌توان براي شناخت و حقيقت نيز سرنوشت ايستا و پايان‌يافته‌اي در هيچ مورد مشخص يافت. پس نياز اطلاعاتي كه همان موقعيت شناختي‌اي است كه فرد هر لحظه در آن قرار مي‌گيرد، ايستا نيست و لحظه به لحظه نو مي‌گردد، و بيان كلامي نيز نياز اطلاعاتي، يعني اظهار اين موقعيت شناختي (كه مجموعه‌اي از انگاره‌ها است) مي‌باشد. «هارتر» (در: حريري، 1377) نيز معتقد است نياز اطلاعاتي يا همان زمينه يا موقعيت ‌شناختي، پيوسته در تغيير است و حتي در حين مطالعة مدارك بازيابي‌شده از پايگاه اطلاعاتي نيز اين تغيير وضعيت‌ شناختي ادامه دارد؛ زيرا با خواندن هر مدرك، انگاره‌هاي خاصي ممكن است نمايان گردند.

از نظر «يورلند» (Hijorland, 2002) نياز اطلاعاتي به ماهيت مسئله، ماهيت دانش در دسترس، و به قابليت كاربر بستگي دارد. چون مشكلات اطلاعاتي بسيار پيچيده هستند؛ بنابراين نيازهاي اطلاعاتي بايد از طريق متغيرهاي نظري و پارادايمي، اجتماعي شوند. درخواست اطلاعاتي كاربران، درواقع بيان نيازهاي اطلاعاتي ذهني آنان است، كه ممكن است با نيازهاي واقعي و عيني آنان متفاوت باشد. دو نظرية متفاوت دربارة موضوعي واحد، نيازهاي اطلاعاتي و (در سطح عميق‌تر) معيارهاي ربط متفاوتي را ايجاب مي‌كنند. بنابراين نياز اطلاعاتي بر اساس رويكردهاي نظري متفاوت دربارة يك موضوع خاص كه توسط افراد يك جامعه مطرح شده‌اند شكل مي‌گيرد. ديدگاه‌هاي غالب جامعه معمولاً در قالب برنامه‌هاي رسمي آموزشي، اولويت‌هاي پژوهشي، اولويت‌هاي سردبيران مجلات علمي، در معيار انتخاب محمل‌هاي اطلاعاتي از سوي كاربران، معيارهاي انتخاب نشريات براي نمايه‌شدن در پايگاه‌هاي اطلاعاتي و نظاير آن منعكس مي‌شوند. همان‌گونه كه پارادايم‌ها توسعه يا تغيير مي‌يابند، اين اولويت‌ها نيز رسميت مي‌يابند يا تغيير مي‌كنند. كساني‌كه ديدگاه غالب را قبول ندارند بايد براي گردآوري اطلاعات رقيب و تغيير ديدگاه غالب، بيشتر تلاش كنند. افراد ممكن است به دليل ارتباطات پيچيده‌اي كه ميان آن‌ها حكم‌فرما است، نيازهاي اطلاعاتي زيادي داشته باشند.

رفتار اطلاع‌يابي

«فيش باين» و «آيزن» در مطالعات خود براي تبيين و توضيح رفتار، به نقش نگرش توجه نموده‌اند. به نظر آنان يك كنش يا رفتار در پي يك زنجيره عوامل روي مي‌دهد. حلقة ماقبل بروز رفتار، «قصد و نيت» انجام يك رفتار است. اما قصد و نيت، خود متأثر و تابع دو متغير ديگر است، اولي «نگرش به رفتار» كه متغيري فردي و شخصي مي‌باشد و طي آن رفتار از منظر خود فرد كنشگر، ارزيابي مي‌شود. متغير دوم «هنجار ذهني» است كه منعكس‌كنندة نفوذ و فشار اجتماعي است كه شخص آن ‌را براي يك كار (رفتار) احساس و ادراك مي‌كند.

نگرش به رفتار

رفتار قصد و نيت

هنجار ذهني

همان‌طور كه از مدل نيز استنباط مي‌شود بين نگرش به رفتار و هنجار ذهني، يا به عبارت ديگر بين فرد و ديگران (جامعه) يك تعامل وجود دارد. اما اين تأثير و تأثر بسته به محيط اجتماعي و شخصيت فردي، متفاوت است و در شرايط مختلف و افراد مختلف، ممكن است كه يكي بر ديگري تأثير بيشتري داشته باشد. نظرية نگرش «فيش باين- آيزن» تابع دو عامل ديگر نيز مي‌باشد:

«انتظار فايده» يا «باور»،

«ارزيابي فايده».

انتظار فايده بدين‌معنا است كه يك شخص تا چه حد از يك پديده انتظار منفعت دارد. از سوي ديگر، ارزيابي فايده فرايندي است كه شخص در آن ارزيابي مي‌كند كه آيا پديدة موردنظر، به نظر وي برايش داراي منفعت بوده يا خير.

در نظرية فوق، متغير «هنجار ذهني» منعكس‌كنندة نفوذ و فشار اجتماعي روي يك شخص يا گروه براي انجام يك رفتار است؛ بدين معنا كه شخص بر اين نكته تأكيد دارد كه تا چه حد رفتارش مورد تأييد يا توبيخ افراد يا گروه‌هاي خاصي قرار خواهد گرفت. به‌عبارت ديگر، شخص در رفتار خود، گروهي را به‌عنوان مرجع درنظر مي‌گيرد و سعي مي‌كند كه رفتارش را با انتظارات آنان تنظيم كند. اين متغير به دو عامل ديگر قابل تجزيه است: نخست، انتظار آنكه يك رفتار از سوي ديگر افراد مهم گروه، چگونه ارزيابي مي‌شود؛ و دوم اينكه انگيزة فرد براي پيروي از انتظارات ديگران چيست (در: لهسائي‌زاده، 1380).

«ويلسون» (Wilson, 2000) رفتار اطلاع‌يابي را جستجوي هدفمند براي يافتن اطلاعات موردنياز مي‌داند. رفتار اطلاع‌يابي بعد از درك وجود نياز، بروز مي‌كند و به هر فعاليت انجام شده توسط يك فرد به منظور يافتن اطلاعات براي رفع نياز اطلاعاتي اطلاق مي‌شود. هيچ رفتاري را فرد انجام نمي‌دهد كه يك انگيزه يا نياز، محرك آن نباشد. انگيزش افراد نيز مقوله‌اي فرهنگي است و به ساختارهاي ارزش- هنجاري ارتباط پيدا مي‌كند. فرايندهاي جامعه‌پذيري موجب مي‌شوند كه ساختار ارزشي جامعه، انگيزش‌ها و جهت‌گيري‌هاي رفتار فردي را شكل دهد. شكل‌گيري انگيزش‌ها توسط ارزش‌هاي نهادينه، موجب هماهنگي خود به خود رفتارهاي اعضاي جامعه با همديگر مي‌شود. بر اساس الگوي «آدام اسميت» از نظام اجتماعي، بين اعضاي يك جامعه نوعي هماهنگي و همنوايي پنهان وجود دارد كه «آدام اسميت» آن ‌را محصول «دست نامرئي»، و «پولانيه» (با كاربرد اين ايده در مورد اجتماع علمي) آن‌ را ناشي از «كالج نامرئي» مي‌داند. با استفاده از آراي «پارسونز» مي‌توان دست نامرئي و كالج نامرئي را همان فرايندهاي پنهان در نگهداري پارادايم (انگاره‌ها) ناميد. پارادايم در نهاد علم، انتظارات از نقش‌ها را تعيين مي‌كند و انگيزش‌هاي فردي را براي سازگاري با اين انتظارات برمي‌انگيزد (قانعي‌راد، 1381). بنا به تعبير «كنت بولدينگ» (در: شرا، 1382) آنچه كه «منِ نوعي» درباره‌اش صحبت مي‌كنم چيزي است كه اعتقاد دارم بايد حقيقت داشته باشد، يعني معرفت ذهني؛ اين همان پنداري است كه بر رفتار حاكم است.

«اسميت» (Smith, et al. 1999) به نقل از «اجزن» الگوي زير را دربارة چگونگي شكل‌گيري رفتار ارائه داده است:

نگرش

Attitude

رفتار

Behaviour

نيت

Intention

هنجارهاي اجتماعي

Social Norm

كنترل رفتاري ادراك‌شده

Perceived Behavioral Control

انسان براي هر كاري كه انجام مي‌دهد، نيت يا هدف خاصي را دنبال مي‌كند. اين نيات ممكن است آشكار يا غيرآشكار باشند. بنابراين هر يك از اعمال ما بايد از علتي سرچشمه گرفته باشد و معلول مشخصي را كه پاداش تلاش است به ارمغان بياورد. در اين الگو قصد (نيت)، عامل مستقيم مؤثر بر رفتار فرض شده است. ولي خود نيت مبتني بر نگرش و هنجارهاي اجتماعي است. نگرش تمايل به ابراز واكنش است. نگرش حالتي دروني است كه بر انتخاب عمل فرد نسبت به يك چيز، يك شخص يا يك رويداد اثر مي‌گذارد. نگرش ما نسبت به يك رويداد با انتخاب اعمالمان نسبت به آن رويداد روشن مي‌شود. «اجزن» معتقد است كه عامل نگرش در اين الگو حاصل باورهاي پيرامون رفتار خاص، و همچنين ارزش آن است. بنابراين رويكرد افراد يك توقع (انتظار) ارزشي مداخله‌گر است. مجموعه‌اي از ارزش‌ها و هنجارها باعث شكل‌گيري نگرش‌ها، ديدگاه‌ها و رفتارهاي افراد در يك نهاد اجتماعي مي‌گردند. هنجارها، نقش‌هاي اجتماعي را تعريف و انتظارات از نقش را در يك جامعه تعيين مي‌كنند و شيوه‌هاي رفتار مورد انتظار در ايفاي نقش‌ها را مشخص مي‌سازند. افراد در ايفاي نقش خود بر اساس اين هنجارها عمل مي‌كنند، زيرا هنجارها فضاي ارزش خاصي را با كاركرد كنترل رفتارها شكل مي‌دهند. رفتارها تحت كنترل ارادي هستند؛ هر فردي در درون خود يك سلسه‌مراتب از نظام ارزش‌ها به وجود آورده است كه رفتار فردي او را كنترل مي‌كند. ارزش‌ها، هنجارها و الگوها از طريق جامعه‌پذيري، دروني مي‌شوند و انگيزش افراد را شكل مي‌دهند و بدين طريق امكان كنترل اجتماعي فراهم مي‌گردد. ارزش‌ها و هنجارها در جامعة علمي، نظم اجتماعي را شكل مي‌دهند و رفتار افراد متفاوت را با همديگر هماهنگ، پيوسته و هم‌جهت مي‌سازند. «شرا» (1382) نيز معتقد است ساختار دانش ذهني يا صورت ذهني، نظام ارزشي به همراه دارد كه بر اساس آن، برخي انواع اطلاعات بر پاية مقياس‌هاي معين «خوبي» يا «بدي» كه فرد، سازمان، جامعه يا فرهنگ تعيين مي‌كند، مورد سنجش قرار مي‌گيرد. مقياس‌هاي ارزشي نقش مهمي در تعيين تأثير اطلاعات بر دانش دارند- تا آن اندازه‌ كه مي‌توان گفت هيچ واقعيتي به معناي مطلق وجود ندارد، تنها پيام‌هايي وجود دارند كه در يك نظام ارزشي قابل تغيير، مورد پالايش قرار مي‌گيرند.

ربط

همان‌گونه كه قبلاً اشاره شد، فرايند اطلاع‌يابي با پرسش آغاز مي‌شود؛ پرسشي كه برخاسته از موقعيت شناختي كاربر و افق معنايي كنوني او است. بنا بر تعريف‌هاي مختلف، ربط عبارت است از رابطة بين يك مدرك و يك پرسش، كه پرسش درواقع همان نمايش نياز اطلاعاتي است (حريري، 1381). «كوهن» (در Hijorland, 2002) معتقد است كه ربط غيرمحاوره‌اي، رابطة ميان يك گزارة درست و يك سؤال قابل پرسش است. زماني‌كه فردي براي پذيرش يك گزارة خاص براي شما استدلال مي‌كند، اعتبار دليل او به موفقيت استدلال وابسته نيست. دليل ممكن است معتبر باشد، گرچه شما ممكن است حقيقت را از گزاره‌اي كه با پرسش شما مرتبط است، بدون وقوف از ربط آن درك كنيد؛ يا ممكن است فكر كنيد كه آن گزاره مرتبط است، در حالي‌كه اينگونه نيست. بر اين اساس، مطالعة تجربي معيار كاربران براي تشخيص ربط كافي نيست و بايد همانگونه كه «كوهن» اشاره كرده است حوزة قواعد پوشش‌دهندة خاص را مدنظر قرار داد. مكاتب يا پارادايم‌ها برخي پيش‌فرض‌هاي فرانظري و درنتيجه، برخي پيش‌فرض‌ها يا معيارهاي كلي ربط را به كمك مي‌طلبند. بنابراين، معيارهاي ربط مثلاً در مكاتب رفتارگرايي، شناخت‌گرايي، روانكاوي و عصب‌شناسي حتي دربارة مسئله‌اي واحد مثل اسكيزوفرني متفاوت مي‌باشد.

از ديدگاه «هرمنوتيك» هنگامي كه با يك متن روبروييم، تأويل متن عبارت است از بهره‌گيري از پيش‌فهم‌هاي شخصي خود، به گونه‌اي كه متن براي ما به سخن آيد. فهميدن يك متن همواره به معناي انطباق آن با خود ما است، يعني انطباق آن با موقعيت‌ هرمنوتيكي كه ما در آن به سر مي‌بريم و به تعبير ديگر انطباق آن با افقي كه در آن به سر مي‌بريم- يعني افق پيش‌داوري‌ها و پيش‌فهم‌هايمان.

از نظر «گادامر»، وجود و حقيقت هر دو سيال و تاريخمندند. عوالمي كه انسان در آن‌ها پرتاب مي‌شود و همواره خود را در آن مي‌يابد (و اين عوالم جلوه‌هاي آن وجود سيال‌اند)، همگي سيال و تغييرپذيرند. سنت و افق‌هاي وجودي كه به نظر «گادامر» انسان در آن‌ها مستغرق است، همگي اموري پويا و سيال‌اند؛ به همين دليل وجود در هر لحظه در حال جلوه‌كردن بر انسان است و انسان در دل سنت و در بطن جهاني كه در آن پرتاب شده است، به مقتضاي عالم و افقي كه در آن به سر مي‌برد، از حقيقت حظ و بهره‌اي مي‌برد. اين افق و عالم همان چيزي است كه «گادامر» آن را موقعيت هرمنوتيكي شخص مي‌داند و صريحاً مي‌گويد هر متني را بايد در موقعيتي هرمنوتيكي كه در آن قرار مي‌گيرد دريافت؛ يعني در نسبتي كه با ما و با زمان حال مي‌يابد و اين نسبت نيز هيچگاه پايدار و ثابت نيست. بنابراين هيچ فهم و تأويل نهايي و برحقي كه في‌نفسه برحق باشد و پايانة ادارك و داوري به شمار آيد وجود ندارد. از نظر «گادامر» فهم هر متني مستلزم توانايي تطبيق و اطلاق است.

پيش از «گادامر» فيلسوف آلماني «جي.جي. رامباخ» از سه توانايي در فهم ياد كرده بود: توانايي فهم، توانايي تبيين و توانايي اطلاق يا تطبيق. منظور از اطلاق يا تطبيق، مرتبط كردن معناي متن با زمان حال است، يعني وارد نمودن متن در افق زمان حال. «گادامر» در همين رابطه از درهم‌شدن افق‌ها و از گفتگوي افق‌ها سخن مي‌گويد. فهم همواره حاصل اين گفتگوها است و اين گفتگو را پاياني نيست، زيرا همواره افق حال در حال دگرگون شدن است و هميشه خوانندگان جديدي از راه مي‌رسند و از موقعيت هرمنوتيكي خود، گفتگوي جديدي را با متن آغاز مي‌كنند. از نظر «گادامر» اين موقعيت‌هاي هرمنوتيكي به تعدد فهم‌ها از متن واحد مي‌انجامد. هرمنوتيست‌هايي چون «گادامر» فهم را محصول تعامل دو افق خواننده و متن مي‌دانند كه در اين ميان، افق معنايي خواننده اهميت بيشتري دارد و تعيين‌كنندة معناي مفهوم از متن براي او است و همين امر باعث مي‌گردد تأويل‌هاي مختلف از يك متن واحد صورت گيرد و چون هيچ‌يك از خوانندگان متن، واجد موقعيتي فراتاريخي و بيرون از افق سنت نيست، نمي‌توان به فصل‌الخطابي در اين ميان دست يافت كه ديگر فهم‌ها و تأويل‌ها را پشت سر گذارد و پروندة معنايي يك متن به نفع يك طرف، كاملاً بسته شود (مسعودي، 1381؛ احمدي، 1378). احتمالاً برمبناي همين آراي هرمنوتيك است كه در حوزة اطلاع‌رساني، وقتي رابطة بين مدرك و خود نيازاطلاعاتي مطرح است، اصطلاح انطباق به جاي ربط مطرح مي‌شود. «لنكستر» (در: حريري، 1381) نيز مقولة ربط و انطباق را مورد توجه قرار داده است. وي معتقد است كه وجود رابطة ميان مدرك و درخواست، در صورتي كه توسط استفاده‌كننده قضاوت شود، انطباق نام مي‌گيرد و همين رابطه، درصورت قضاوت افرادي بجز استفاده‌كننده، ربط خوانده مي‌شود. از اين ديدگاه مدرك ممكن است در صورت همخواني با موضوع مورد درخواست، مرتبط تلقي گردد، ولي با نياز استفاده كننده منطبق نباشد.

اساساً قرائت و برداشت از متن متكي بر پرسش داشتن است و بدون داشتن معنا، داشتن متن هم بي‌معنا مي‌شود. اما پرسش‌ها همواره جهت‌دارند و پاسخ‌ها همواره در جهتي جريان مي‌يابند كه پرسش‌ها مطرح مي‌شوند. پرسش‌هاي بي‌جهت، پرسش‌هاي بي‌معنا هستند و پاسخ‌هايي كه هم جهت با پرسش‌ها نيستند، پاسخ‌هاي بي‌معنا هستند. نتيجة مشخص اين قاعده آن است كه معناي يك متن را زماني مي‌توان دريافت كه به پرسش‌هايي كه اين متن عهده‌دار پاسخ گفتن به آن‌ها است، اشراف يابيم. با تغيير پرسش‌ها، پاسخ‌ها و در نتيجه معناي متن هم دگرگون مي‌شوند. بنابراين وظيفة مهم خواننده يافتن آن پرسش‌هاي اصيلي است كه متن، عهده‌دار پاسخ دادن به آن‌ها است؛ يا به تعبير «گادامر» وظيفة او دستيابي و ورود به افق پرسش متن است. در نهايت از درهم‌آميختن افق شخصي خواننده با افق معنايي متن مي‌توان به پرسش‌هاي اصيل متن، و سرانجام به پاسخ آن- و درواقع به معناي متن- دست يافت. پرواضح است كه افق شخصي خوانندگان متن متفاوت است و بدين لحاظ پرسش‌هاي اصيلي كه براي خوانندگان مختلف در ادوار مختلف فرهنگي مطرح است، به دليل ميراث فرهنگي متفاوت، متغير خواهد شد و بدين لحاظ افق پرسش‌ها و معناي متن دگرگون مي‌شود. اين همان چيزي است كه فيلسوفان هرمنوتيك بر آن تأكيد مي‌كنند كه «معنا هميشه براي ماست در نسبت با ما» (مسعودي، 1381).

معنا در واقع از منطق پرسش و پاسخ با متن برمي‌خيزد و درواقع معنا همان جهتي است كه در يك پرسش ممكن، نهفته است. پرسش‌هاي جهت‌دار و مختلف مي‌تواند به معناهاي متعددي براي خوانندگان يك متن واحد منجر شود و تفاوت عمده ميان خوانندگان يك متن در ادوار مختلف زماني و فرهنگي در اين است كه آنان با پرسش‌هاي گوناگون به سراغ يك متن مي‌روند (يعني درك‌هاي مختلفي از پرسش اصيل متن دارند) و درنتيجه فهم‌هاي گوناگون نيز از معناي آن متن به دست مي‌آورند. اين تعدد فهم و معنا را بايد در چارچوب الگوي مكالمه با متن و منطق پرسش و پاسخ هرمنوتيكي تحليل كرد و مجالي براي معتبرشمردن آن فهم‌ها باز نمود.

بنابراين در بازيابي اطلاعات، قضاوت دربارة ربط، امري ذهني و شخصي است و بايد توسط خود استفاده‌كننده قضاوت شود. كاربران مختلف ممكن است نظرهاي متفاوتي دربارة ربط يا بي‌ربطي مدارك خاص در پيوند با پرسش يا پرسش‌هاي مطرح شده داشته باشند. كاربران هر يك به مقتضاي شرايط فرهنگي و زماني خود و نيز بر اساس پيش‌فهم‌ها و پيش‌داشت‌هاي خود، پرسش‌هاي گوناگوني درسر مي‌پرورانند و با پرسش‌هاي متفاوتي به سراغ متن مي‌روند. نتيجة تعامل آنان با متن، پاسخ‌هاي متنوعي است كه از متن مي‌‌شنوند و معناي متكثري است كه از متن دريافت مي‌كنند.

نتيجه‌گيري

از نظرگاه است اي مغز وجود

اختلاف مؤمن و گبر و جهود

(مولوي)

تئوري‌ها و پيش‌فرض‌ها، منظرهاي ديد عالمان را مي‌سازند. پارادايم حاكم بر هر حوزة علمي كل جريان‌هاي علمي اعم از توليد دانش، جذب تسهيلات و منابع براي فعاليت‌هاي علمي- پژوهشي، شيوة يكپارچگي افراد و سازمان‌هاي علمي و رفتارهاي دانشمندان و پژوهشگران در زندگي علمي خود را تحت تأثير قرار مي‌دهد. بر همين مبنا توسعة علمي به شيوه‌هاي متفاوت صورت مي‌پذيرد. يك شيوة توسعه علمي ممكن است حوزه‌هاي معيني از پژوهش را ترجيح دهد يا ناديده بگيرد، سبك‌هاي معين علم را تقويت كند يا از بين ببرد، مانع حرفه‌اي شدن گردد يا آن را ترويج نمايد و جهان‌بيني‌هايي را تحميل كند كه راه‌هاي معين تحقيق و الگوهاي علمي را تسهيل كند يا عقب اندازد. به هر صورت، شيوة حاكم بر حوزة علمي بر تجزيه و تحليل مناسبات علوم و محيط آن، ادراكات متفاوت از آموزش و دانش، مناسبات علم با سياست، و پيوندهاي علم و ساير قلمروهاي اجتماعي مؤثر است (قانعي‌راد، 1381). از آنجا كه هر پارادايم تفسير منحصربه فردي از واقعيت ارائه مي‌‌دهد نمي‌توان بينش‌هاي رقيب حاصل از پارادايم‌هاي مختلف را در يكديگر ادغام نمود. بنابراين نظام‌هاي بازيابي بايد تلاش كنند تا ساختار يا ساختارهاي حوزه يا حوزه‌هايي را كه تحت پوشش قرار مي‌دهند براي كاربران آشكار سازند؛ زيرا رفتار اطلاع‌جويي را مي‌توان زير نفوذ نظريه‌ها يا پيش‌فرض‌هاي معرفت‌شناختي دانست.

منابع

احمدي، بابك (1378). ساختار تأويل متن. تهران: نشر مركز.

بابور، ايان (1375). «پارادايم‌ در علم و دين». ترجمه ابراهيم سلطاني. نشريه كيان، سال ششم، شماره 34، ص 32-20.

پائو، ميراندالي (1378). مفاهيم بازيابي اطلاعات. ترجمه اسدالله آزاد؛ رحمت الله فتاحي، مشهد: دانشگاه فردوسي مشهد.

پالمر، ريچارد (1377). علم هرمنوتيك: نظريه تأويل در فلسفه‌هاي شلايرماخر، هايدگر، گادامر. ترجمه محمد سعيد حنايي كاشاني. تهران: هرمس.

حريري، نجلا (1377). «مفهوم ربط در بازيابي از نظامهاي اطلاعاتي». فصلنامه كتاب، دوره نهم، شماره 2، ص 17-7.

حق‍ّي، علي (1381). «گذر از روش‌شناسي علم به روش‌ستيزي علم». نشرية دانشكده الهيات دانشگاه فردوسي مشهد. شماره 56، ص 62-23.

دانپورت، تامس؛ پروساك، لارنس (1379). مديريت دانش. ترجمه حسين رحمان سرشت. تهران: شركت طراحي مهندسي و تأمين قطعات ايران خودرو (ساپكو).

دياني، محمدحسين (1382). گلوگاه‌هاي پژوهش در علوم اجتماعي. مشهد: انتشارات كتابخانه رايانه‌اي.

ريخته‌گران، محمد رضا (1378). منطق و مبحث علم هرمنوتيك. تهران: نشر كنگره و مركز مطالعات و تحقيقات فرهنگي وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي.

زيباكلام، سعيد (1382). «علم‌شناسي كوهن و نگرش گشتالتي». فصلنامه حوزه و دانشگاه، سال نهم، شماره 34، ص 28-10.

شرا، جس (1382). «شالوده معرفت‌شناختي علم كتابداري». ترجمه رحمت الله فتاحي، كتابداري و اطلاع‌رساني، جلد 6، شماره 1، ص 79-47.

صمدي، هادي (1382). «سنجش‌ناپذيري رده‌بندي‌ها و واقع‌گرايي علمي از ديدگاه سكني». فصلنامه حوزه و دانشگاه، سال نهم، شماره 34، ص 47-29.

قانعي‌راد، محمدامين (1381). «نهادينه شدن علم، نگهداري و استقرار مغزها». رهيافت. شماره 28، ص 86-71.

لهسائي‌زاده، عبدالعلي (1380). «عوامل مؤثر بر نگرش مردان نسبت به نقش زنان در جامعه: مطالعه موردي در شهر شيراز». مجله علوم اجتماعي و انساني دانشگاه شيراز، دوره شانزدهم، شماره دوم، ص 130-99.

مزلو، آبراهام (1367). روانشناسي شخصيت سالم: مبحث سلسله مراتب نيازها. ترجمه شيوا رويگريان. تهران: هدف.

نشاط، نرگس (1382). «هرمنوتيك و بازيابي اطلاعات». اطلاع‌شناسي. سال اول، شماره 2، ص 46-31.

هلموت، فلبر (1381). مباني اصطلاح‌شناسي. ترجمه محسن عزيزي. تهران: مركز اطلاعات و مدارك علمي ايران.

الواني، مهدي؛ وارث، حامد (1380). «تحقيقات چند پارادايمي در مطالعات سازماني». دانش مديريت، شماره 54، ص 13-4.

ويكري، برايان (1997). «فرانظريه و علم اطلاع‌رساني». در: بهمن‌آبادي، عليرضا (1381). مباني، تاريخچه و فلسفه علم اطلاع‌رساني (گزيده مقالات). تهران: كتابخانه ملي جمهوري اسلامي ايران. ص 474-449.

Hijorlan, Birger (2002), "Epistemology and the Socio-Cognitive perspective in information science", Journal of the American Society for Information Science and Technology, 53(4), 257-270.

Smith, Andrew R.; Biddle, Stuart J.H. (1999). "Attitudes and exercise adherence: Test of the theories of reasoned action and planned behavior". Journal of Sports Sciences, Vol. 17, 269-281.

Wilson, T.D. (2002) "Human information behavior". Information Science, 3(2), 49-56.

--------------------------------------------------------------------------------

1. استاديار گروه كتابداري و اطلاع‌رساني دانشگاه فردوسي مشهد

[2] . Nonaka & Takeuchi

[3] . The Structure of Scientific Revolutions

[4] . normal science

[5] . revolutionary change

[6] . being-in the-world

[7] . Life world

[8] . Cognitive authority